

کشاکش افراط و تفریط در عناصر هویت ساز ایرانی

محمد رضا امیرزاده^۱

چکیده

هویت ملی یکی از عوامل مهم و کلیدی در حفظ وحدت و از مقدمات لازم در پیشبرد اهداف جامعه تلقی می‌شود. امروزه هویت یکی از دغدغه‌های مهم جوامعی است که تلاش می‌کنند با بازشناسی خود و دیگران راه‌های رسیدن به وفاق و انسجام اجتماعی - که مقدمه ای برای رسیدن به توسعه است - را پیدا کنند. هویت ایرانی و اسلامی از گذشته‌های دور دو رکن اصلی هویت ملی ایرانیان را تشکیل می‌داده است. اما در دوره‌های مختلف تاریخی حاکمان ایران با به کارگیری افراطی یکی و تضعیف عنصر دیگر از تعادل خارج شده و نتوانستند بین ایرانیت و اسلامیت وفاق و همزیستی ایجاد کنند. ما در این مقاله به بررسی برخی دوره‌های تاریخی در ایران می‌پردازیم که سیاست حاکمان بخاطر افراط در بکارگیری برخی عناصر هویت ساز ایرانی، در نهایت موجب برهم زدن مقدمات وحدت و انسجام اجتماعی شدند و بحران هویت را در جامعه بوجود آوردند و از طرفی همان سیاست‌هایی که روزی توسط حاکمان به حاشیه رانده می‌شدند، پس از کش و قوس‌هایی توانست خود را به عنوان گفتمان غالب جامعه جای دهد. همچنین در این مقاله مطرح خواهد شد که تنها راه رسیدن به راه حل برای دستیابی به یک طرح وحدت آفرین جهت پیشرفت این است که تمام عناصر هویت ساز ایرانی را مد نظر قرار دهد و تا آنجا که در دایره شرع و عرف می‌گنجد به آن‌ها اجازه فعالیت داده شود.

مقدمه:

هویت ملی به معنای احساس تعلق و وفاداری به عناصر و نمادهای مشترک در اجتماع ملی و در میان مرزهای تعریف شده سیاسی است. مهم‌ترین عناصر و نمادهای ملی که سبب شناسایی و تمایز می‌شوند، عبارت‌اند از: سرزمین، دین و آئین، آداب و مناسک، تاریخ، زبان و ادبیات، مردم و دولت. به عقیده اندیشمندان در درون یک اجتماع ملی میزان تعلق و وفاداری اعضاء به هر یک از عناصر و نمادهای مذکور، شدت احساس هویت ملی آن‌ها را مشخص می‌سازد (یوسفی، ۱۳۸۰، ۱۷)

^۱. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران، rezaamirzadeh@gmail.com

بررسی هویت ملی یکی از مباحثی است که از اهمیت تاریخی و جامعه شناختی فراوانی برخوردار است و موجبات وحدت و انسجام اجتماعی را در جامعه فراهم می‌کند. اکثر مقالات نوشته شده در این زمینه بیشتر به توصیف عناصر هویت ساز پرداخته و بحث مفصل و عینی در مورد مضرات نگاه کاهش گرایانه و تک بعدی به عناصر هویت ساز ایرانی نداشته‌اند. این مقاله به تبعات عینی بوجود آمده ناشی از اعمال تک بعدی عناصر هویت ساز از مشروطه تاکنون پرداخته و راه حل برون رفت از این وضعیت و رسیدن به یک وضعیت باثبات را در اعمال هماهنگ عوامل هویت ساز می‌داند.

ما در این مقاله به بررسی جامعه ایران در برخی شرایط تاریخی پرداخته و به دنبال بررسی سیاست‌های حاکمان در زمینه اعمال عناصر هویت ساز ملی و ایرانی هستیم و آثار و پیامدهای نگاه کاهش گرانه هویتی را در این دوران بررسی خواهیم کرد. به نظر می‌رسد در دوران‌های مختلف، گفتمان‌های حاکم نتوانستند به یک اجماع در جامعه دست پیداکنند و با برخوردهای اجباری و قهرآمیز راه را بر هرگونه منازعه تئوریک و گفتمانی بستند و با بسته تر کردن فضای جامعه بسیاری از اقشار جامعه رانادیده گرفتند که نتیجه آن از بین رفتن زمینه‌های وحدت و انسجام اجتماعی بود. تقریباً در همه دوره‌ها حاکمان با نادیده گرفتن برخی از عناصر هویت ساز سعی در مشروع جلوه دادن گفتمان خود می‌کنند، اما آنچه در عمل اتفاق می‌افتد نتیجه ای کاملاً عکس آنچه است که می‌خواستند. در همه دوره‌ها همان عواملی که نادیده گرفته شده بودند در نهایت توانستند، در نزاع گفتمانی پیروز شوند و به گفتمان حاکم تبدیل شوند. اما خود همان راهی را رفتند که دیگران به اشتباه رفته بودند

دوران پهلوی اول

گفتمان مطرح در دوران رضا شاه ثمره ناکامی گفتمان مشروطه در سامان دهی جامعه ایرانی بوده است. پس از مشروطه راه‌های مختلف توسط روشنفکران و مسئولین جهت برون رفت از وضعیت موجود ارائه می‌شد. «طبیعی بود که در این شرایط فکر تغییر اوج بگیرد و نظریه‌ها و گفتمان‌های بدیل هر یک برای رهایی از این آشفتگی به نظریه پردازی پردازند. نظریه مشروطه را عالمان دینی بسط دادند ولی در این مقطع با کنار رفتن آنان، روشنفکران جوان سرخورده از مشروطه سردمداری تفکر سیاسی را بر عهده گرفتند. غرب، سکولاریسم، دیکتاتوری مصلح و ناسیونالیسم مهم‌ترین نشانه‌های گفتمان در حال پیدایش بودند. حاملان این گفتمان جدید، بشتر روشنفکران سکولار سابقاً مشروطه خواه بودند که بجای دموکراسی و آزادی این بار منادی استبداد منور شده و به دنبال

دیکتاتوری مصلح و انقلابی می‌گشتند تا ایران را به زور به قافله تمدن نزدیک کند» (حسینی زاده، ۱۳۸۶، ۱۰۳ و ۱۰۴)

شاید با قدری تساهل بتوان گفت که گفتمان مشروطه به دنبال تلفیقی از سنت و اسلام و مدرنیته بود (هرچند که در عمل نتوانست این مهم را در کشور پیاده کند) اما به طور قطعی تری می‌توان گفت گفتمان جدید پهلوی معتقد بر پذیرش یکپارچه غرب به عنوان راه برون رفت از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب بود. دوران پهلوی اول آشکارا مهر تاییدی بر اقدامات رادیکال و افراط گرایانه رضا شاه در به کارگیری برخی از عناصر هویت ساز و از سوی دیگر تاییدی بر رفتار غیر منصفانه و بی رحمانه خاندان پهلوی نسبت به شعائر اسلامی است. رضا شاه تا آنجا نسبت به ارزش‌های اسلامی بد رفتاری کرد و تا آنجا ذهنیت بدی از خود در اذهان پیروان دین بجا گذاشت که به جرأت می‌توان گفت بسیاری از رفتارهایی که در دوران پس از انقلاب اسلامی در دوران‌های مختلف جمهوری اسلامی انجام شد واکنشی بود نسبت به عملکرد بد رضاشاه در برخورد با اسلام. بدون شک رضا شاه ملی‌گرایی را همچون چوبی مدام بر سر مذهب‌بیون می‌کوبید و عامل نجات کشور از عقب ماندگی را طرد مظاهر اسلام می‌دانست. این رفتار رضا شاه تا آنجا پیش رفت که حتی ظواهر اسلام، که با فرهنگ و سنت مردم این مرز و بوم عجین شده بود را برنمی‌تافت و ضمن برخورد با مردم آن مظاهر را (مثل حجاب) علل عقب ماندگی ایران می‌دانست.

در تأیید اقدامات ضد مذهبی رضاه شاه شاهد مثال فراوان است. رضا شاه که در ابتدا به اهمیت مذهب و تأثیر مذهب‌بیون در اقشار مختلف مردم ایران به خوبی آگاه بود سعی کرد با حفظ ظواهر شریعت، حمایت طیف مذهب‌بیون را به دست آورد. او این کار را به خوبی انجام داد. در مراسم عزاداری امام حسین ع شرکت می‌کرد، تعامل خوبی با روحانیون داشت، تا آنجا که توانست حمایت بسیاری از اقشار مذهبی و همچنین برخی از علمای درجه اول را بدست آورد. اما همین که جای خود را در سلطنت محکم کرد، دیگر نیازی به ظاهر سازی ندید. او با تمام توان سعی در تخریب ظواهر دین و تضعیف روحانیت که نماد دین بود انجام داد. تا آنجا که بسیاری از مذهب‌بیون با او به دشمنی پرداختند. این نارضایتی تا آنجا پیش رفت که در زمان حمله متفقین و سقوط رضا شاه هیچ کس برای نجات او کاری نکرد و حتی مردم از این اتفاق رضایت هم داشتند. رضا شاه در اولین اقدامش نام‌های عربی و ترکی سال را به نام‌های باستانی ایران تبدیل کرد. (امینی، ۲، ۱۳۸۱) آداب مذهبی را خلاف تجدد دانست. لباس روحانیت را خلاف رویه مملکت شناخت. برای نخستین بار محاکمه توسط هیات منصفه انجام شد. به زنان در برخی از موارد اجازه درخواست طلاق داده شد. به خارجی‌ها اجازه داد به داخل مساجد وارد شوند. قانون کشف حجاب را در کشور عملی کرد. در مراسم جشنی، خانواده خود و وزرا را

بدون حجاب به جلسه آورد و همگان را به کشف حجاب تشویق کرد. کسبه از فروش اجناس به زنان با حجاب منع شدند. زنان سرشناس بی حجاب جهت ترویج بی حجابی در خیابان‌های شهر به گشت زنی مشغول شدند. زنان محجبه حق ورود به خیابان‌ها را نداشتند. این وضعیت تا آنجا بغرنج شد که برخی از زنان محجبه که حاضر نبودند حجاب خود را کنار بگذارند تا سال ۱۳۲۰ که رضا شاه سقوط کرد، از خانه خود بیرون نیامدند. (امینی، ۱۳۸۱) حمله به مسجد گوهر شاد که به روایتی بیش از دو هزار نفر در این حمله کشته شدند نمادی از ضدیت حکومت پهلوی با مظاهر دین بود. (صنعتی، ۱۳۸۲، ۲۸)

با مشاهده این اقدامات رضا شاه در برخورد سلبی با مذهب‌یون جای یک سؤال باقی می‌ماند. این همه خصومت با مذهب‌یون برای چه؟ مگر روحانیون و مذهب‌یون چه خواسته‌هایی داشتند؟ مگر تعداد آن‌ها چقدر بود؟ آیا آن‌ها هدفی بجز کمک به مسئولین برای خدمت به مردم داشتند؟ مگر همین مذهب‌یون نبودند که در ابتدای به دوران رسیدن رضا شاه از وی حمایت کردند؟ آیا واقعاً تمام مشکلات کشور با برداشتن چادر خانم‌ها حل می‌شد؟ آیا با گذاشتن کلاه غربی بر سر مردان مشکلات بیکاری و گرانی از جامعه رخت برمی‌بست؟ آیا اگر در حوزه‌های علمیه بسته می‌شد برکات الهی به ایران نازل می‌شد؟ آیا همه دغدغه و خواست مردم نبودن مشروب خانه در شهرها بود؟ آیا هیچ اولویتی بالاتر از قدغن کردن عزاداری امام حسین در جامعه وجود نداشت؟ و چراهای بسیاری که ذهن هر پژوهنده‌ای را به خود جلب می‌کند.

در نگاه دقیق‌تر به این مقطع از تاریخ ایران باید گفت که این اقدامات رضاشاه، ناشی از یک تئوری و یک چارچوب نظری است. رضاشاه از سر بی حوصلگی تصمیم به بازکردن مشروب خانه‌ها نگرفت. رضاشاه از روی شهوت اقدام به کشف حجاب نکرد. همه این اجبارها و اقدام‌ها دارای یک پشتوانه فکری است. همانگونه که در قسمت قبل متذکر شدیم که کشتن ناصر الدین شاه به واقع تیری بود که بر پیکره سلطانیسم در ایران زده شد. این اقدامات رضا شاه نیز بیانگر حمله یه یکی از گفتمان‌های مطرح تا آن دوران است. هدف رضا شاه در اصل برداشتن چادر از سر خانم‌ها و باز کردن درب مشروب فروشی‌ها نبود. هدف اصلی رضا شاه از این اقدامات از بین بردن گفتمان مذهبی بود که بسیاری از مردم

و نخبگان سیاسی به آن اعتقاد داشتند. خواسته اصلی رضاشاه از این اقدامات، از بین بردن اعتقاداتی بود که در بین مردم ریشه دوانده و رضا شاه به زعم خود این‌ها را خرافات می‌پنداشت و آن‌ها را علت همه بدبختی‌ها می‌دانست. پیش فرض رضا شاه که وی را به این اقدامات تحریک می‌کرد این بود که مردم دنیا که پیشرفت کرده‌اند، اول دست از این خرافات برداشته‌اند و پس از آن به اهداف خود



رسیده‌اند. رضا شاه با چادر یک پیروز روستایی کاری نداشت. همه تلاش او برای از بین بردن اعتقادات مردم این مرزو بوم بود تا بتواند با زدودن این مظاهر سنت، نمادهای مدرنیته را بجای آن بنشاند، تا ایران را به یک کشور توسعه یافته تبدیل کند. آری هدف اصلی وی از این اقدامات از یک سو از بین بردن این اعتقادات بود و از سوی دیگر کوتاه کردن دست روحانیون به عنوان حاملان این اعتقادات از مسند امور.

علی رغم همه این تفکراتی که پشت این اقدامات رضا شاه نهفته است، او یک حقیقت را نادیده گرفت. او فراموش کرد که فرهنگ چیزی نیست که یک شبه بوجود بیاید، و از آن طرف چیزی هم نیست که بتوان در یک مدت کوتاه یک فرهنگ نامألوف را جایگزین یک فرهنگ دیرین کرد. رضا شاه هیچ گاه نخواست متوجه شود که اسلام و مظاهر آن در طول سالهای سال در اعماق قلوب مردم نفوذ کرده و آن‌ها حاضر نیستند آن را با هیچ چیز دیگری معاوضه کنند. درست است که مردم به دنبال رفاه و اشتغال و استقلال بودند، اما قبل از همه این‌ها، مردم ایران به عنوان یک مسلمان می‌خواستند بتوانند مسلمان باقی بمانند. زیرا آن‌ها آخرت را مهم‌تر از دنیای خود می‌دانستند. رضاشاه نمی‌فهمید، یا شاید هم تصمیم گرفته بود نفهمد که مردم ایران مردمی مذهبی هستند که در طول تاریخ برای رهبران مذهبی خود از هر چیز دیگری بیشتر احترام قائل بودند. رضا شاه بجای اینکه از این پتانسیل قوی استفاده کند و با جلب حمایت مذهبیون راه خود را در انجام سیاست‌های خود هموارتر کند، به تقابل با آن‌ها پرداخت تا آنجا که دشمنی اکثریت مردم را برانگیخت.

«در واقع طرد و سرکوب گفتمان مذهبی واکنشی جز رادیکال شدن آن را در پی نداشت. به همین دلیل نخستین رساله‌های اسلام سیاسی در ایران بلافاصله پس از سقوط رضا شاه به نگارش درآمد. علما به عنوان حاملان گتمان مذهبی، هیچ گاه خاطره تلخ سرکوب پهلویسم را از یاد نبردند و با آن از در آشتی در نیامدند. به انتظار انتقام نشستند و سرانجام نیز پهلویسم را باه حاشیه راندند.» (حسینی زاده، ۱۳۸۶، ۱۲۷)

سیاست‌های رضا شاه با کمی تغییر در زمان پهلوی دوم نیز دنبال شد. اگر چه در برخی موارد بخاطر ضعف، حاکمیت تساهل بیشتری با طبقه روحانیت و نمادهای دینی انجام می‌داد، اما سرانجام همان سیاست‌های منزوی کردن نهاد روحانیت دنبال شد. تا آنجا که در بسیاری از موارد برخوردهایی با روحانیون انجام شد که در زمان رضا شاه انجام نشده بود.

محمد رضا شاه در برخورد با مذهبیون حداقل در ابتدای حکومتش قدری حساب شده تراز پدرش برخورد کرد. سعی به تظاهر به دینداری می‌کرد. خود را وابسته به ائمه اطهار ع می‌دانست. ادعا

می‌کرد که خداوند به او مأموریت داده تا وطنش را نجات دهد. با علمادیدار می‌کرد و هزار گاهی به پاپوس امام رضا ع می‌رفت.

اما چیزی که واضح است این نکته است که سیاست‌های وی در زمینه مسائل دینی متعدد، متنوع و گاهی هم متضاد و متعارض بود. همه این‌ها هم ناشی از این نکته است که وی سیاست مدونی برای تبیین سیاست دینی و تعیین اهداف و راههای وصول به آن براساس یک برنامه از پیش طرح ریزی شده نداشت. برخی از سیاست‌های رژیم مستقیماً دینی نبود ولی به لحاظ تعبیر فراگیر علما و روحانیون از دین، بازتاب دینی پیدا می‌کرد. مثل مسائلی مانند کاپیتولاسیون، رابطه با آمریکا، غرب زدگی و مستشاران خارجی. تمام تلاش شاه در دوران حکومتش در جهت محدود کردن اندیشه دینی و فردی کردن آن بود. (ازغندی، ۱۳۸۶)

شاه طی سخنرانی دیگری در توصیف روحانیون گفت؛ بیشتر اینان فکر می‌کنند که زندگی فقط این است که از یک جایی ولو به ظلم یا زور باید یک چیزی به او برسد و او یک غذایی بخورد. امروز در دینا مفت خوری از بین رفته است. مذهب اسلام کار را مقدس شمرده است و همه را تشویق به کار کرده است. محمدرضا شاه طی مقایسه‌ای بین علما و کمونیست‌ها گفت من اتفاقاً کینه‌ام نسبت به کمونیست‌ها کمتر از این اشخاص نفهم است. سخنان شاه آنقدر تندو آتشین بود که حتی صدا و سیمانتوانست آن‌ها را به طور کامل پخش کندو مجبور به سانسور قسمت‌هایی از آن شد. (حسینیان، ۱۳۸۲، ۱۸۹)

نمونه دیگری که نماد حمایت یک جانبه از باستان گرایی در مقابل عنصر مذهب محسوب می‌شود، برگزاری مراسم جشن تاجگذاری و جشن ۲۵۰۰ ساله است. جشن تاجگذاری که حدود یک ماه به طول انجامید بامخارج سنگین و کمرشکن در شرایطی انجام می‌گرفت که مردم به دلیل بحران اشتغال برای به دست آوردن کار راهی دیار بیگانه می‌شدند. محمدرضا شاه با برگزاری این مراسم سعی می‌کرد سیاست پان ایرانیسم را به عنوان حل بحران هویت مردم و با انگیزه برخورداری از حمایت آنان ترویج کند. مخصوصاً هدف رژیم از برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، زنده کردن افتخارات کهن، تازگی بخشیدن به شکوه و جلال شاهنشاهی و پدیدآوردن یک هماهنگی همگانی برای کوشش در راه پیشرفت کشور بود. تمام تلاش شاه به این معطوف شده بود که بتواند ایدئولوژی شاهنشاهی را بجای ایدئولوژی اسلام قرار دهد و نشان دهد که این ایدئولوژی نیز مانند اسلام در قلوب مردم قرار دارد و همه مردم به آن عشق می‌ورزند. (ازغندی، ۱۳۸۶، ۱۱۰)

تصویب قانون کاپیتولاسیون در زمان نخست وزیر منصور، عامل دیگری بود که مذهب‌یون را به شدت خشمگین کرد. این اقدام از سوی رژیم را می‌توان آغاز استبداد سلطنتی قلمداد کرد که با سرکوب



همه مخالفان سیاسی و مذهبی و ایجاد محیط ترور و وحشت، ظاهراً آرامش و امنیت مورد نظر برای اجرای برنامه‌های شاه و یکه تازی او فراهم شده بود، ولی همه میدانستند که این آرامش قبل از طوفان است. (سرهنگ غلامرضا نجاتی. جلد اول. ۱۳۷۱)

غریب‌دگی، ترویج فحشا و بی حیایی، تقابل با روحانیون، ترویج مذاهب دیگر، وابستگی به آمریکا و اجرای سیاست‌های آن‌ها مثل کاپیتولاسیون، دستگیری و تبعید رهبران مذهبی، ایجاد سپاه دین و دانش و... همه و همه مواردی بود که باعث رنجش مذبذبین شد و هرروز فاصله بیشتری با مردم پیدا می‌کردند.

موج باستان گرایی آریائی در ایران و تمرکز مطالعات تاریخی بر روی دوهزارو پانصدسال تاریخ شاهنشاهی (از هخامنشیان به بعد)، هم تمدن چهارهزارساله پیش از هخامنشیان را نادیده می‌گرفت و هم در برابر مذهب و تاریخ چهارده قرن حضور اسلام در ایران قد علم می‌کرد. (مقاله سید مصطفی ابطحی. ۱۳۸۴، ۶۴)

همه اقدامات محمد رضا شاه در نهایت همانند سیاست‌های دوارن رضاشاه نتیجه ای جز پررنگ کردن رادیکالیسم در ایران را در بر نداشت و روز به روز چراغ آشتی مردم و حاکمیت را کم فروغ تر و کم سوتر از گذشته می‌کرد. اگر در گذشته محمد رضا شاه اندک آبرویی نزد علما برای خود باقی گذاشته بود، در سال‌های پایانی حاکمیتش دیوانه وار همه پل‌های پشت سرش را خراب کرد و هیچ راهی را برای بازگشت باقی نگذاشت. آیه الله خمینی به عنوان رهبر مردم در اعتراض به شاه در حالی که در سال‌های اولیه شروع اعتراض خود مدام محمد رضا شاه را نصیحت می‌کرد و می‌گفت که ما می‌خواهیم تو آقای کبی که نوکری، در سال‌های پایانی، محمد رضا شاه به گونه ای برخورد کرده بود که معترضین به رهبری آیه الله خمینی که اکنون در نزد مردم به امام خمینی مشهور شده بود، جز به برکناری شاه و سقوط حکومت پهلوی رضایت نمی‌دادند. البته این اتفاق عجیب و غریبی نبود. سرنوشت کسی که اعتقادات مردم، که سالهاست با آن خو گرفته‌اند را نادیده بگیرد و بر طبل جدایی دین از سیاست در جامعه ای که احترام زیادی برای رهبران دینی خود قائل‌اند بکوبد، بهتر از این نخواهد بود.

اگر مشاوران نخبه و کارشناسان خبره ای در کنار محمد رضا شاه بودند، احتمالاً به او یادآوری می‌کردند که سیاست تساهل با مذهب‌یون را نه به عنوان ارزش، بلکه به عنوان ضرورت برون رفت از وضعیت موجود در جامعه عملی کند تا قدری از خشم مذهب‌یون بکاهد و در مرحله بعد بتواند حمایت آنان را بدست آورد. اما از آنجا که شخصیت محمدرضا شاه به گونه ای بود که کسی نمی‌توانست در

مقابل حرف او موضع گیری کند، اطرافیان او هیچ گاه نتوانستند واقعیت‌های جامعه را آنگونه که بود به او منتقل کنند و راه درستی را به او پیشنهاد کنند. تنها کاری که برای او انجام می‌دادند، این بود که حرفهای او را نعل به نعل عملی می‌کردند. جمله معروفی می‌گوید کسی جرات نداشت به رضا شاه دروغ بگوید و کسی هم جرات نداشت به محمدرضا شاه راست را بگوید.

مجموعه اقدامات محمد رضا شاه نهایتاً راه هرگونه تعامل و گفت و گویی را در جامعه بست و تنها یک راه برای او باقی گذاشت. و آن هم این که کشور را دودستی تقدیم کسانی کند که روزی با تمام وجود به آنان میتاخت و می‌گفت که اگر از خواب غفلت بیدار نشوید و دست از کارهای خود بردارید مشمت عدالت روزگار بر سرتان خواهد خورد و به زندگیتان خاتمه می‌دهد. انگار سرنوشت جور دیگری رقم خورد. همیشه اتفاقات به دلخواه ما پیش نمی‌رود. بی شک مشمت عدالت روزگار بر سر کسی خواهد خورد که واقعیت جامعه را نادیده بگیرد و آنقدر فضا را تنگ کند که نزدیک‌ترین دوستانش هم نتوانند درباره جامعه آزادانه با او سخن گویند و در مورد مشکلات به او راه حل دهند.

محمد رضاشاه نیز هیچ گاه نخواست متوجه شود که عنصر دین، از هزاران سال قبل، حتی قبل از اسلام، عنصر هویت بخش مردم این مرز و بوم بوده است و مردم در اولین گام، هویت خود را براساس آن تعریف می‌کنند. به راستی چگونه می‌توان عنصری را که طی سالیان متمادی، در اعماق جان مردم نفوذ کرده و مردم خودشان را با نمادهای آن بازشناسی و بازتعریف می‌کنند، یک شبه و با زور از مردم گرفت. محمد رضا شاه در کدام جامعه زندگی می‌کرد که نمی‌دانست مردم ایران آنقدر برای رهبران دینی خود ارزش قائل‌اند که حاضرند هستی خود را برای آنان فدا کنند.

اقدامات محمدرضاشاه پازل افراط و تفریط را که از سالهای قبل از مشروطه توسط حاکمان شروع شده بود را کامل کرد و یک بار دیگر امیدها را برای وفاق و همدلی از بین برد. روحانیون که نماینده اسلام در جامعه ایران محسوب می‌شوند پرچمدار مبارزه علیه اقدامات ضد اسلامی شاه شدند و مردم زیر بیرق آنان به اعتراضات خود علیه سلطنت پهلوی ادامه دادند. بدون شک حرکت انقلاب اسلامی حرکتی در جهت احیای گفتمان دینی در جامعه بود.

گفتمان اسلام سیاسی رادیکال که با پیروزی انقلاب اسلامی به گفتمان هژمونیک تبدیل شده بود آمیزه‌ای از ارزشهای اسلامی، فلسفه شهادت، تعظیم شعائر دینی و توجه به مناسک و مراسم مذهبی ودینی بود. این گفتمان با شروع جنگ فضای رادیکال تری به خود گرفت و با توجه به ایجاد شدن فضای احساسی و عاطفی دوران جنگ، تسلط بیشتری پیدا

کرد و توانست منازعه‌های گفتمانی را محدود کند و خود پیروز تنازع گفتمان‌ها باشد. البته گفتمان اسلام سیاسی رادیکال با پایان یافتن جنگ و درگیر شدن مسئولین با مشکلات پس از جنگ،



باعث شد اندک اندک از جنبه انقلابی گری خود فاصله گرفته و به سمت محافظه کاری و میانه روی که با فضای جدید سازگاری بیشتری داشت حرکت کند. (کاووس سید امامی، ۵۵. فصلنامه مطالعات ملی). فقط دوخط آخر از حسینی زاده هست. چی کار کنم؟

اما با همه تغییرهایی و تعدیلهایی که پس از انقلاب اسلامی بوجود آمد اما به نظر می‌رسد که در زمان جمهوری اسلامی نیز همان راه گذشتگان ادامه پیدا کرده است. با این تفاوت که در دوران پهلوی عنصر معنویت دینی نادیده

گرفته می‌شد اما در گفتمان جمهوری اسلامی عنصر ملیت نادیده گرفته می‌شود. و این در حالی است که نتایج این رویکرد چندان مفید به نظر نمی‌رسد. اکراه خیلی از بزرگان از برگزاری جشن‌های باستانی، خرافات خواندن این

مناسبت‌ها نمونه‌هایی از نادیده گرفتن این نگاه تک بعدی به هویت ملی است. البته نتیجه برخورد اجبار آمیز با گویه

های فرهنگی و منازعات فکری معمولاً نتایج دلخواه را برای اجراکنندگان آن سیاست به دنبال نمی‌آورد. این وضعیت حتی ممکن است به ترویج فرهنگی بینجامد که هیچ تناسبی با هیچ کدام از عناصر هویتی ایرانیان نداشته باشد. مثلاً ترویج جشن ولنتاین در بین جوانان در سال‌های اخیر نمونه ای از این مورد است. شاید اگر شب یلدا یا برخی دیگر از مراسم باستانی با رونق بیشتری همراه بود، جوانان ایرانی هیچ گاه به این سمت نمی‌رفتند. یا استفاده از اسم‌های لاتین و بیگانه که بعضاً هیچ معنا و مفهوم درستی در فرهنگ ما ندارد هم نمونه ای دیگر از مفهوم است. شاید اگر کمی به موسیقی سنتی که سالهاست در ایران رواج دارد بهای بیشتری داده می‌شد، امروزه شاهد ترویج موسیقی‌های زیرزمینی و وارداتی غربی که هیچ سنخیتی با فرهنگ ایرانیان ندارد، نبودیم. شاید اگر کمی به آثار باستانی بهای بیشتری داده شده بود امروزه شاهد مهاجرت و سفرهای توریستی ایرانیان به خارج از کشور نبودیم. استفاده از مدل لباس‌های غربی، کالاهای بیگانه، کلمات و لغات لاتین و تشبه به غرب و فرهنگ بیگانه می‌تواند نمونه‌هایی از برخورد کاهش گرانه نسبت به عوامل و عناصر هویت ساز ایرانی باشد. این موارد که تعداد آن‌ها کم هم نیست می‌تواند در نهایت زمینه‌های وحدت و انسجام یک کشور را به خطر اندازد. یک نکته را همواره باید به یادداشت: در خیلی از موارد نباید به سیاست‌ها به عنوان ارزش و راه درست نگاه کرد. خیلی از مواقع باید به برخی از سیاست‌ها به عنوان ضرورت و راه برون رفت از وضعیت موجود نگاه کرد. شاید موسیقی سنتی مطلوب مانباشد اما هرچه باشد به مراتب بهتر از موسیقی‌های زیر زمینی وارداتی از غرب است که هیچ سنخیتی با فرهنگ ایرانیان ندارد. اسامی

باستانی شاید لطف خاصی نداشته باشد، اما هرچه باشد از اسامی کپی برداری شده از غرب که بعضاً هیچ مفهومی در فرهنگ ما ندارد بهتر است.

"اسلام سیاسی ایرانی برای بقا همانگونه که در ابتدای پیدایش و در برخی از برهه‌های تاریخی عمل کرده است، باید بجای تکیه بر طرد، دشمنی‌های درونی و بیرونی راکاهش داده و بجای بستن فضای منازعه‌های گفتمانی با تکیه بر علوم اجتماعی به بازسازی‌های پیاپی تئوریک بیندیشد." (حسینی زاده، ۱۳۸۶، ۵۰۳)

به نظر می‌رسد نوعی کاهش گری هویتی که منجر به نادیده گرفتن برخی از عناصر هویتی می‌شود، از ویژگی‌های عمده سیاست‌های دولت‌های ایران معاصر بوده است. در پیش گرفتن سیاست‌های هویتی کاهش گرانه از سوی دولت‌های ایران خود به خود به واکنش‌هایی از سوی گروه‌های سیاسی جامعه منجر شده است که آن‌ها نیز به گونه‌ای همان کاهش گری

هویتی نظام سیاسی را به صورتی باژگونه ارائه می‌داده‌اند. از آنجا که این روش‌های کاهش گرانه نمی‌توانست منافع ملی را به طور کامل تحقق بخشد، وحدت ملی کشور نیز دچار خدشه شده و در نهایت به شکست سیاست‌های توسعه منجر می‌شد. (حمید احمدی، ۱۳۸۳، ۱)

نتیجه گیری

همانگونه که در مباحث ابتدایی این مقاله مطرح شد، ما در این تحقیق به دنبال اثبات رویکرد کاهش گرایانه هویتی بودیم که از سال‌های گذشته سیره حاکمان این مرزوبوم بوده است. ما معتقدیم حکومت‌ها از زمان مشروطه تاکنون هیچ‌گاه نتوانستند بین سه عنصر اصلی هویت ساز ایرانی (ایران باستان، غرب و اسلام) تجمیع حاصل کنند و همواره با نگاه کاهش گری هویتی به نفع یکی از عناصر، دیگر عناصر را نادیده می‌گرفتند و بعضاً در تضعیف آن می‌کوشیدند. در زمان مشروطه در بعضی از دوران، تمام روشنفکران به دنبال مطرح کردن نظریه‌های جدید غربی بودند، در زمان پهلوی اول و دوم همه تلاش‌ها معطوف به مطرح کردن گفتمان باستان گرایی و ناسیونالیسم بجای رویکردهای اسلامی بود. در بسیاری از موارد که ذکر مثال‌هایی از آن در مقاله آمده است حکومت عمده در جهت تخریب نمادهای اسلامی تلاش می‌کرد و به دنبال جایگزین کردن گفتمان شاهنشاهی و باستان گرایی بجای اسلام بود. در دوران پس از انقلاب اسلامی نیز همه تلاش‌ها در جهت مطرح کردن گفتمان اسلام سیاسی رادیکال به عنوان گفتمان برتر صورت گرفت و بعضاً عنصر ملی گرایی به بوته فراموشی سپرده شد. نکته جالب آن است که تقریباً در همه موارد نتیجه نهایی خلاف نیت و هدف سیاست‌گزاران تمام شد. حکومت پهلوی که همه توان خود را برای از بین بردن گفتمان اسلام سیاسی و جدایی دین از سیاست به کار برد، نتیجه‌ای کاملاً عکس آن را دید. نتیجه‌ای که باعث پیروزی قاطع اسلام گرایان



و برتری گفتمان اسلام سیاسی در ایران شد. در دوران پس از انقلاب اسلامی نیز همانگونه که ذکر نمونه‌هایی از آن در مقاله آمد فراموشی عنصر ملیت در گفتمان‌های حاکم، نتیجه دلخواه مسئولین را در بر نداشته و در بسیاری از موارد باعث ترویج فرهنگ‌هایی غیر از اسلام و ایرانی شده است که هیچ قرابتی با هویت ایرانیان ندارد.

از آنجا که ایران دارای قومیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف و متنوعی است، هیچ گفتمانی موفق به ایجاد وحدت در جامعه نخواهد شد مگر آنکه همه آن‌ها را در فضای گفتمانی جامعه شریک کند. به نظر می‌رسد بهترین رویکردی که می‌تواند این کار را انجام دهد گفتمانی است که با تساهل بتواند، همه سلائق مشروع و معقول جامعه که زاویه آشکاری با گفتمان حاکم ندارد را قانونی به حساب آورد و تا جایی که به وحدت جامعه آسیب نزند و منجر به خدشه دار کردن اصول اساسی گفتمان حاکم نشود، در فضای تئوریک به آنان اجازه فعالیت بدهد.

منابع

- ابطحی، سید مصطفی، مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی‌ای علل فروپاشی سلطنت پهلوی (سقوط)، تهران، نشر موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴.
- احمدی، حمید، مجموعه مقالات ایران هویت ملیت قومیت. ناشر: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳.
- ازغندی، سید علی رضا، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
- امینی، علی رضا، تحولات سیاسی اجتماعی در دوران سلطنت رضا شاه، تهران. صدای معاصر، ۱۳۸۱.
- حسینی زاده، سید محمد علی، اسلام سیاسی در ایران، قم، انتشارات دانشگاه مفید، ۱۳۸۶.
- حسینیان، روح الله، سه سال ستیز با مرجعیت شیعه، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- سید امامی، کاووس، فصلنامه مطالعات ملی. سال دوم. شماره ۵. پاییز ۱۳۷۹.
- صنعتی، حسن، پایان پادشاهی، شرکت چاپ و نشر بین الملل وابسته به موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- نجاتی، سرهنگ غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب، جلد اول، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.
- یوسفی، علی، روابط بین قومی و تأثیر آن بر هویت ملی اقوام در ایران، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۸، سال دوم، تابستان ۸۰.